

برنامه شماره ۸۱۷ گنج حضور

→ 817 ✕ 000

غزل اصلی برنامه:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۳۸

چند گریزی ای قمر، هر طرفی ز کوی من؟
صید توایم و ملک تو، گر صنمیم و گر شمن

(۱)

هر نفس از کرانه‌یی، یاد کنی بهانه‌یی
هر نفسی برون گشی از عَدَمی هزار فن

(۲)

گر چه کثیف منزلم، شد وطن تو این دلم
رحمت مؤمنی بود میل و محبت وطن

(۳)

دشمنِ جاهِ تو نِیم، گر چه که بسْ مُقَصِّرَم (۴)

هیچ کسی بود شها، دشمنِ جانِ خوِشتن؟

مُطربِ جمعِ عاشقان، بَرَجَه و کاهلی مَکُن (۵)

قصّه حُسنِ او بگو، پرده عاشقان بزن

همچو چهی ست هجرِ او، چون رَسَنی ست ذکرِ او (۶)

در تَکِ چاه یوسفی دست زنان دران رَسَن

ذوق ز نیشکر بِجو، آن نی خشک را مَخا (۷)

چاره ز حُسنِ او طلب، چاره مجو ز بُوالحسن

گر تو مُرید و طالبی، هست مرادِ مُطلقِ او (۸)

ور تو اَدیمِ طایفی، هست سُهیل در یمن

آن دَمِ کآفتابِ او روزی و نور می دهد (۹)

ذرّه به ذره را نگر، نور گرفته در دهن

گرچه که گل لطیف‌تر، رِزق گرفت بیش‌تر (۱۰)

لیک رسید اندکی هم به دهانِ یاسمن

عُمر و ذکا و زیرکی داد به هندوان اگر (۱۱)

حُسن و جمال و دلبُری داد به شاهدِ خُتن

مُلک نصیبِ مهتران، عشقِ نصیبِ کِهتران (۱۲)

قهرِ نصیبِ تیغ شد، لطفِ نصیبِ مِجَن

شهدِ خدای هر شبی هست نصیبِ لَبی (۱۳)

همچو کسی که باشدش بسته به عقدِ چار زن

تا که بود حیاتِ من، عشقِ بود نباتِ من (۱۴)

چون که بر آن جهان روم، عشقِ بود مرا کفن

مُدمنِ خمرَم و مرا مستیِ باده کم مکن (۱۵)

نازک و شیرخواره‌ام، دور مکن ز من لَبَن

چون که حَزینِ غمِ شوم، عشقِ ندیمِ کند (۱۶)

عشقِ زُمرْدی بُود، باشد اژدها حَزَن

گفتم من به دل: اگر بست رَهَتِ خُمارِ غم (۱۷)

باده و نُقلِ آرمَت، شمع و ندیمِ خوشِ دَقَن

گفت دلم: اگر جز او سازی شمع و ساقیم (۱۸)

بر سرِ مام و بابِ زَن جام و کبابِ بائِزَن

گفتم: ساقی اوست و بس، لیک به صورتِ دگر (۱۹)

نیک بینِ غلطِ مَکُن، ای دلِ مستِ مُمْتَحَن

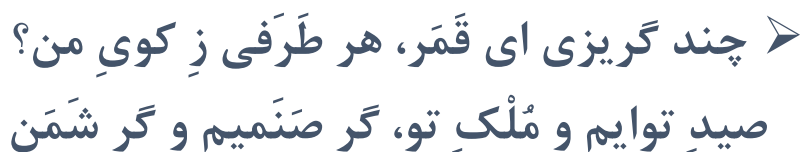
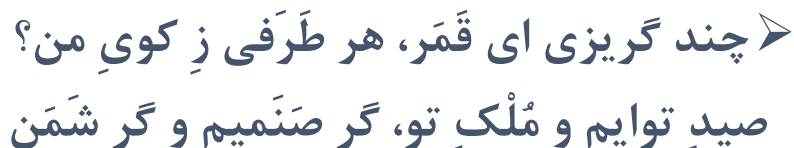
بس کن از این بهانه‌ها، وامِ هوایِ او بده (۲۰)

تا نَبُود قُماشِ جان، پیشِ فِرَاقِ مُرْتَهَن

چند گریزی ای قَمَر، هر طَرَفی زِ کویِ من؟
صیدِ توایم و مُلکِ تو، گر صَنَمیم و گر شَمَن

*صَنَم: دلبر، معشوق زیبا؛ بُت

*شَمَن: بُت پرست





« مثلث همانش »

➤ چند گریزی ای قمر، هر طرفی ز کوی من؟
صید توایم و ملک تو، گر صنمیم و گر شمن



« مثلث واهمانش »

➤ چند گریزی ای قمر، هر طرفی ز کوی من؟
صید توایم و ملک تو، گر صنمیم و گر شمن



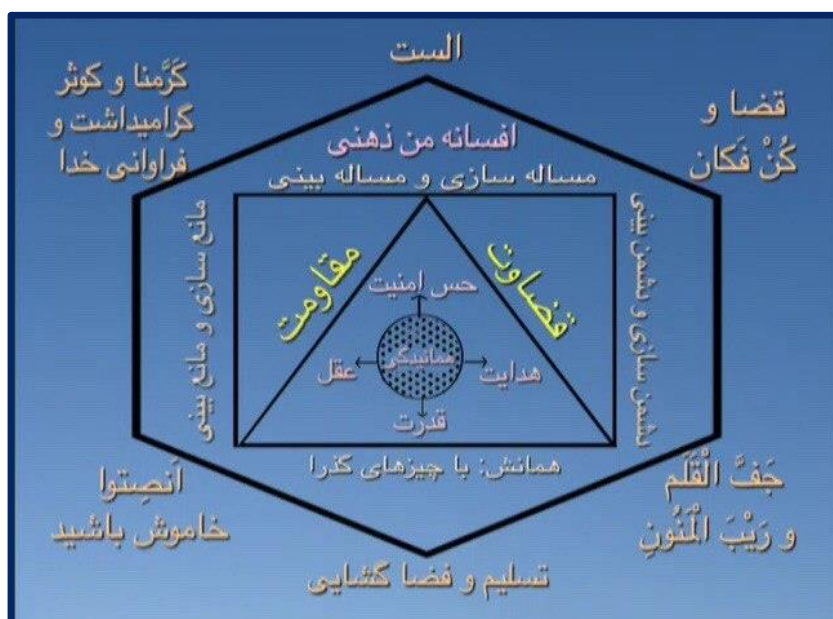
« مربع افسانه من ذهنی »

➤ چند گریزی ای قمر، هر طرفی ز کوی من؟
صید توایم و ملک تو، گر صنمیم و گر شمن

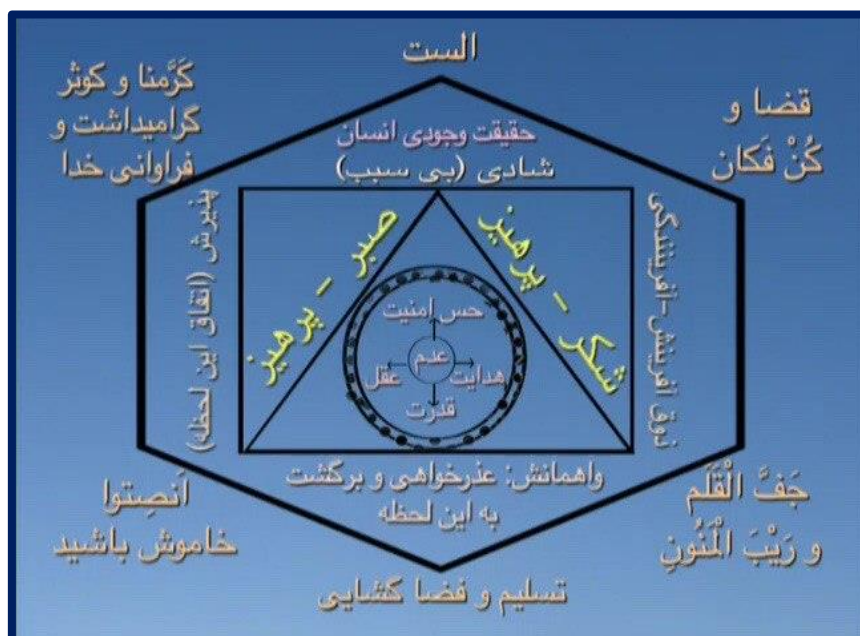


« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ چند گریزی ای قمر، هر طرفی ز کوی من؟
صید توایم و ملک تو، گر صنمیم و گر شمن



➤ چند گریزی ای قَمَر، هر طَرَفی زِ کویِ من؟
صیدِ توایم و مُلکِ تو، گر صَنَمیم و گر شَمَن



➤ چند گریزی ای قَمَر، هر طَرَفی زِ کویِ من؟
صیدِ توایم و مُلکِ تو، گر صَنَمیم و گر شَمَن

تکبیت‌هایی از دفاتر مختلف مثنوی - در تبیین مفهوم کلیت و بیت مطلع غزل اصلی:

→ 816 ✨ 002

شرع بهر دفع شرّ رای زنده

دیو را در شیشه حجت کند

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۱۱)

→ 816 ✨ 003

شرط تسلیم است، نه کارِ دراز

سود نبود در ضلالت ترک‌تاز

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۳)

→ 816 ✨ 004

حکم حق گُسترد بهر ما بساط

که بگویند از طریق انبساط

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰)

→ 816 ✨ 005

پس سلیمان آندرونه راست کرد

دل بر آن شهوت که بودش کرد سرد

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۶)



❖ غزل اصلی برنامه - بیت دوم:

→ 817 ❖ 006

هر نفس از کرانه‌یی، یاد کنی بهانه‌یی
هر نفسی برون گشی از عَدَمی هزار فن

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۳۸)

* عَدَم: نیستی، نابودی



➤ هر نفس از کرانه‌یی، یاد کنی بهانه‌یی
هر نفسی برون گشی از عَدَمی هزار فن



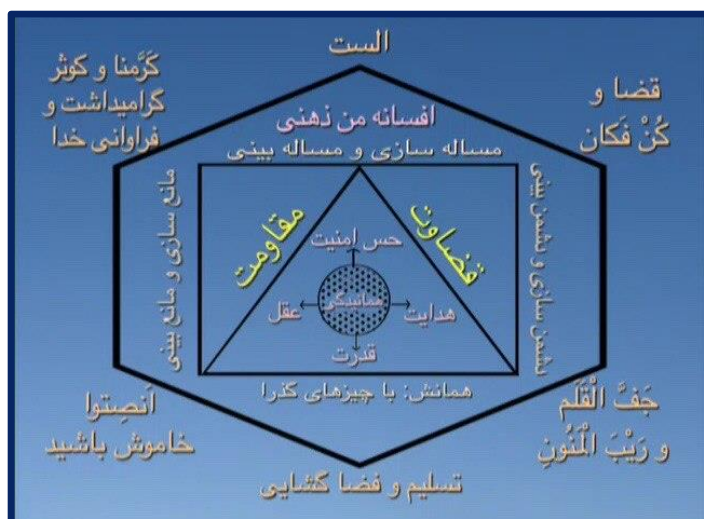
➤ هر نفس از کرانه‌یی، یاد کنی بهانه‌یی
هر نفسی برون گشی از عَدَمی هزار فن

سه بیت از دفتر دوم - در تبیین مفهوم بیت دوم غزل اصلی و کلیدواژه «فَن»:

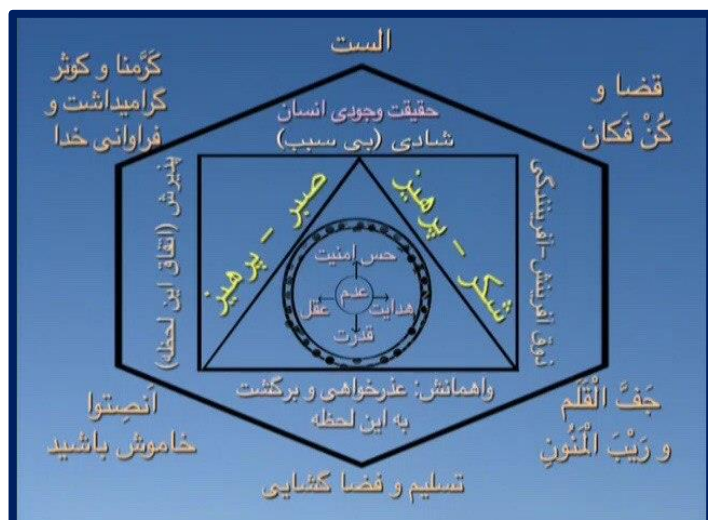
→ 817 ✨ 007

چون یکی لحظه نخوردی بر ز فَن تَرکِ فَن گو، می طلب رَبُّ الْمِنَن

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۷۳)



➤ چون یکی لحظه نخوردی بر ز فَن
تَرکِ فَن گو، می طلب رَبُّ الْمِنَن



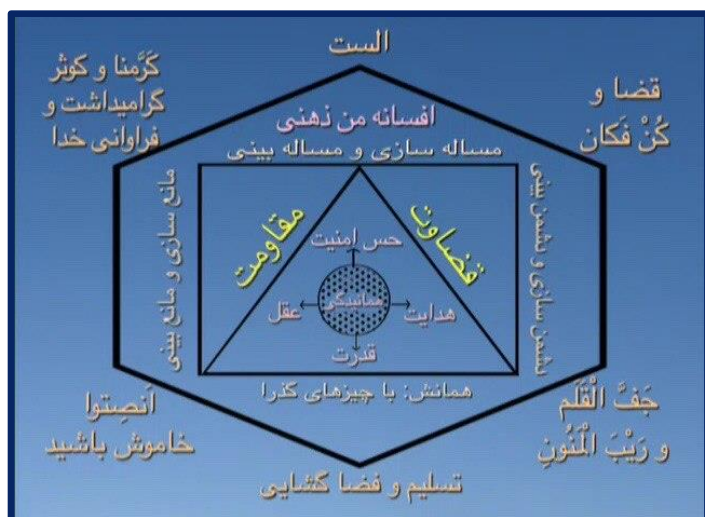
➤ چون یکی لحظه نخوردی بر ز فَن
تَرکِ فَن گو، می طلب رَبُّ الْمِنَن

→ 817 ✨ 008

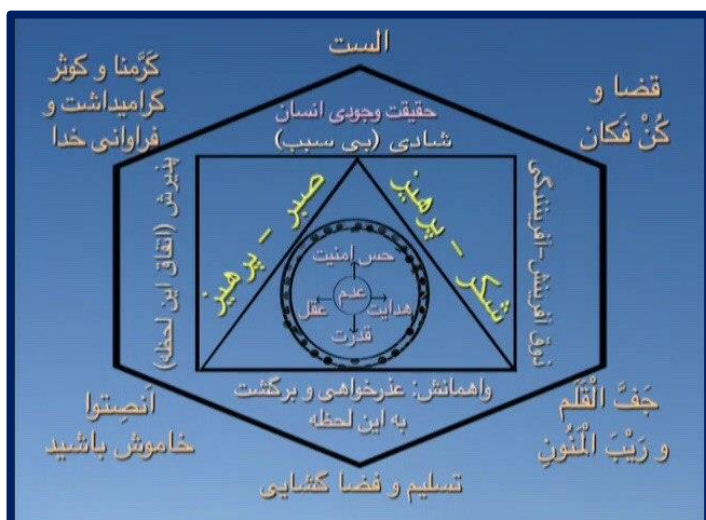
چون مبارک نیست بر تو این علوم خویشتن گولی کن و، بگذر ز شوم

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۷۴)

* گول: آبله، نادان، احمق



➤ چون مبارک نیست بر تو این علوم
خویشتن گولی کن و، بگذر ز شوم

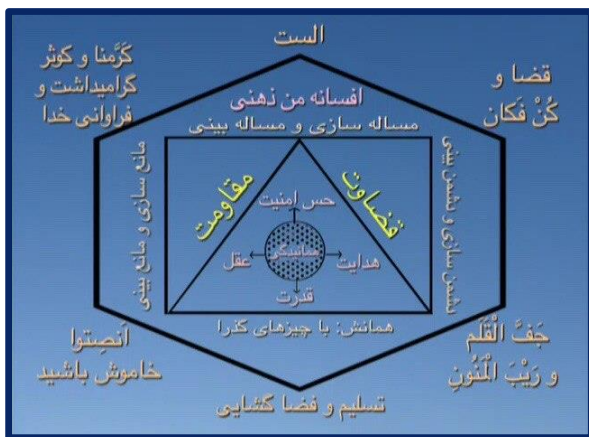


➤ چون مبارک نیست بر تو این علوم
خویشتن گولی کن و، بگذر ز شوم

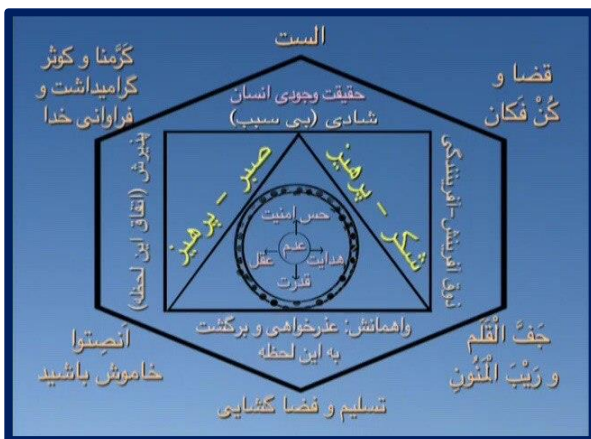
→ 817 ✨ 009

چون ملایک گو که: لا عِلْمَ لَنَا یا اِلهی، غَیْرَ ما عَلَّمْتَنَا

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۷۵)



➤ چون ملایک گو که: لا عِلْمَ لَنَا
یا اِلهی، غَیْرَ ما عَلَّمْتَنَا



➤ چون ملایک گو که: لا عِلْمَ لَنَا
یا اِلهی، غَیْرَ ما عَلَّمْتَنَا

→ 817 ✨ 010

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»

«گفتند: مُنزهی تو. ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای، دانشی نیست؛ تویی دانایِ حکیم.»

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۳۲)



❖ غزل اصلی برنامه - بیت سوم:

→ 817 ❖ 011

گر چه کثیف منزلم، شد وطنِ تو این دلم رحمتِ مؤمنی بودِ میل و محبتِ وطن

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۳۸)

«حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ»

«دوست داشتنِ وطن از ایمان است»

(حدیث)



➤ گر چه کثیف منزلم، شد وطنِ تو این دلم
رحمتِ مؤمنی بودِ میل و محبتِ وطن



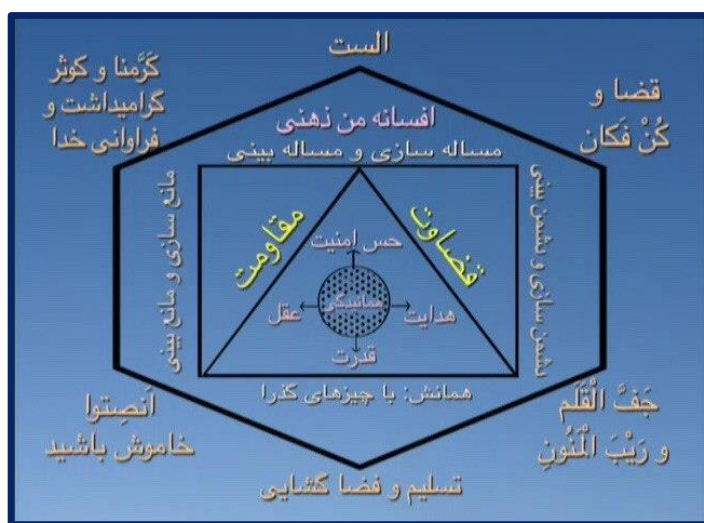
➤ گر چه کثیف منزلم، شد وطنِ تو این دلم
رحمتِ مؤمنی بودِ میل و محبتِ وطن

سه بیت از دفتر اول مثنوی - در تبیین مفهوم بیت سوم غزل اصلی:

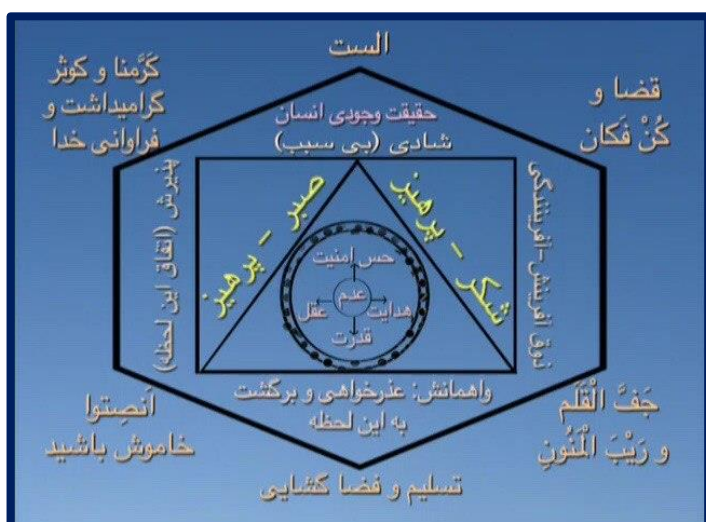
→ 817 ✕ 013

این جسد، خانهٔ حسد آمد، بدان کز حسد آلوده باشد خاندان

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۳۲)



➤ این جسد، خانهٔ حسد آمد، بدان
کز حسد آلوده باشد خاندان



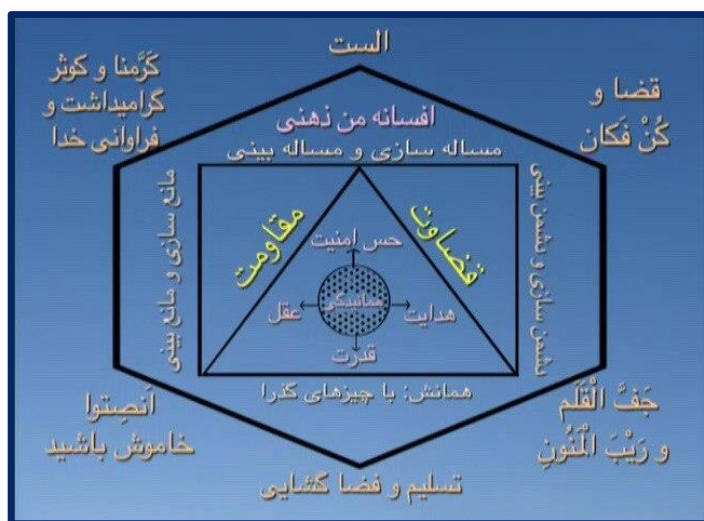
➤ این جسد، خانهٔ حسد آمد، بدان
کز حسد آلوده باشد خاندان

→ 817 ✕ 014

گر جسد، خانهٔ حسد باشد، ولیک

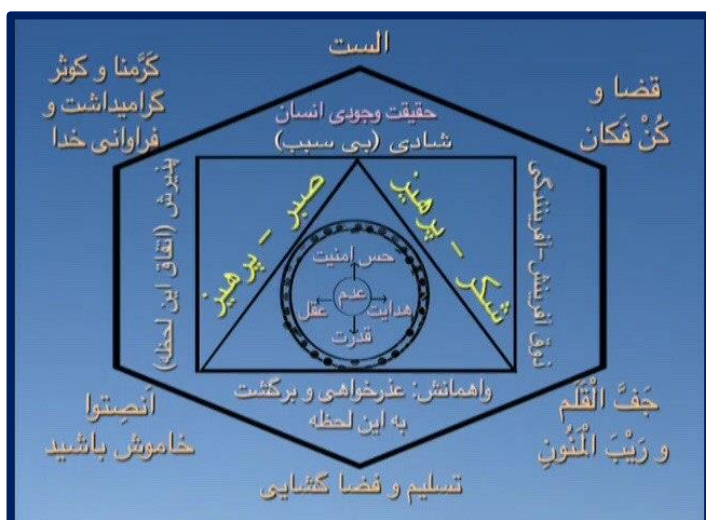
آن جسد را پاک کرد الله، نیک

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۳۳)



➤ گر جسد، خانهٔ حسد باشد، ولیک

آن جسد را پاک کرد الله، نیک



➤ گر جسد، خانهٔ حسد باشد، ولیک

آن جسد را پاک کرد الله، نیک

→ 817 ✨ 015

طَهْرًا بَيْتِي بِيانِ پاکی است

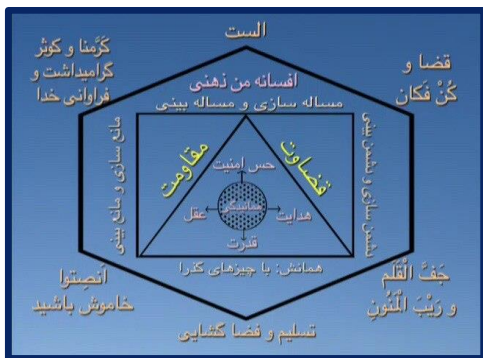
گنج نور است، ار طلسمش خاکی است

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۳۴)

* طَهْرًا بَيْتِي: خانه‌ام را پاک کنید

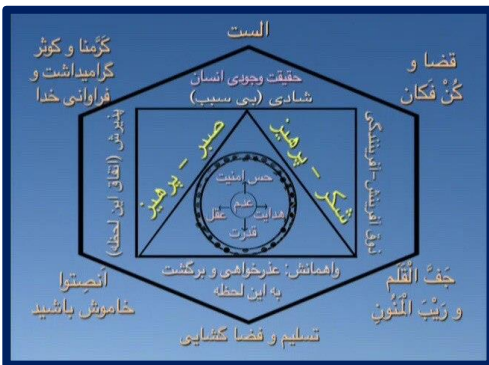
* خانه دل را باید از پلیدی‌ها پاک کرد. کالبد عنصری، گنجینه انوار الهی

است، گرچه طلسم آن، جسم خاکی است.



طَهْرًا بَيْتِي بِيانِ پاکی است

گنج نور است، ار طلسمش خاکی است



طَهْرًا بَيْتِي بِيانِ پاکی است

گنج نور است، ار طلسمش خاکی است

« ... وَعَهْدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهْرًا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ؛ »

« ... و ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم: خانه‌ام را پاک کنید برای طواف کنندگان و مجاوران

و رکوع کنندگان و سجده کنندگان.»

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۱۲۵)



❖ غزل اصلی برنامه - بیت چهارم:

017 ❖ 817 →

دشمنِ جاهِ تو نیم، گرچه که بسِ مُقصرم
هیچ کسی بودِ شها، دشمنِ جانِ خویشان؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۳۸)



➤ دشمنِ جاهِ تو نیم، گرچه که بسِ مُقصرم
هیچ کسی بودِ شها، دشمنِ جانِ خویشان؟



➤ دشمنِ جاهِ تو نیم، گرچه که بسِ مُقصرم
هیچ کسی بودِ شها، دشمنِ جانِ خویشان؟

❖ غزل اصلی برنامه - بیت پنجم:

018 ❖ 817 →

مُطَرَبِ جَمْعِ عاشقان، بَرَجَه و کاهلی مَکُن قصّه حُسنِ او بگو، پرده عاشقان بزن

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۳۸)



➤ مُطَرَبِ جَمْعِ عاشقان، بَرَجَه و کاهلی مَکُن
قصّه حُسنِ او بگو، پرده عاشقان بزن



➤ مُطَرَبِ جَمْعِ عاشقان، بَرَجَه و کاهلی مَکُن
قصّه حُسنِ او بگو، پرده عاشقان بزن

سه بیت از دفتر اول مثنوی - در تبیین مفهوم بیت پنجم غزل اصلی:

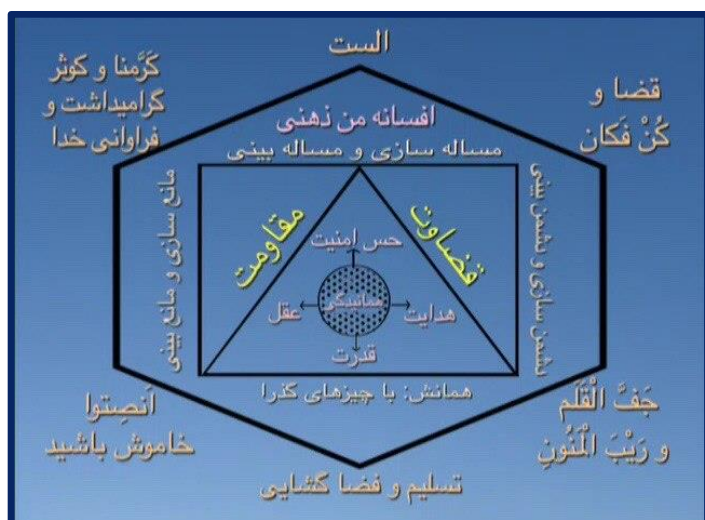
→ 817 ✕ 019

هست هشیاری، ز یاد ما مَضی

ماضی و مستقبلت، پرده خدا

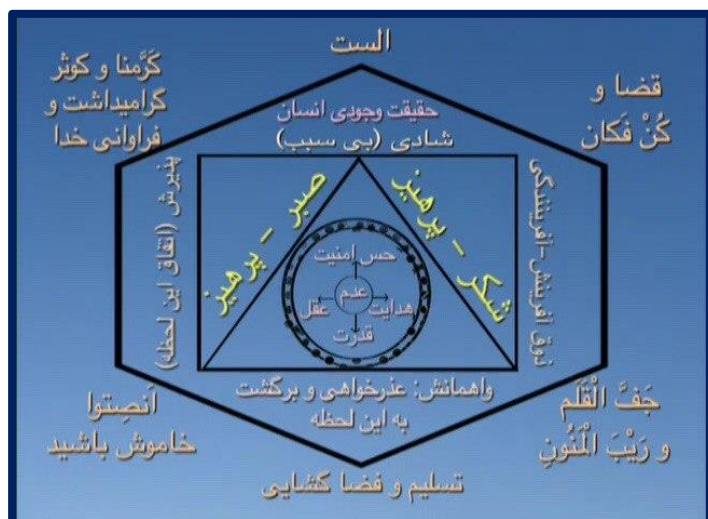
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۰۱)

* ماضی: گذشته؛ روزگار گذشته، آن چه روی داده یا از کسی سرزده است.



➤ هست هشیاری، ز یاد ما مَضی

ماضی و مستقبلت، پرده خدا



➤ هست هشیاری، ز یاد ما مَضی

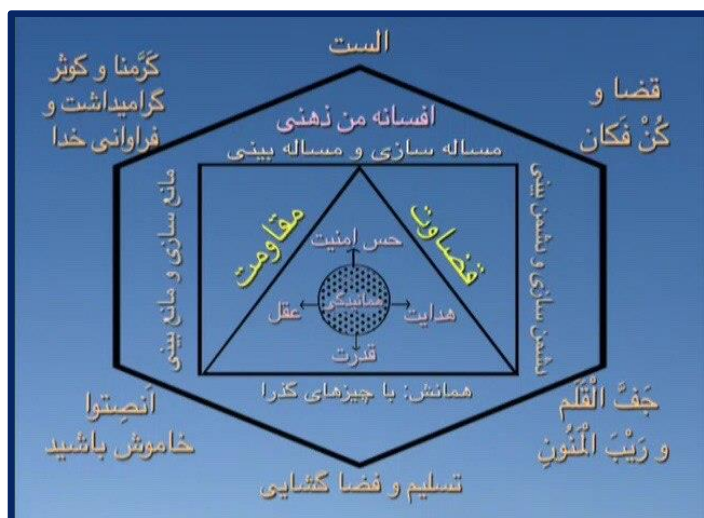
ماضی و مستقبلت، پرده خدا

→ 817 ✕ 020

✚ آتش اندر زن به هر دو، تا به کی

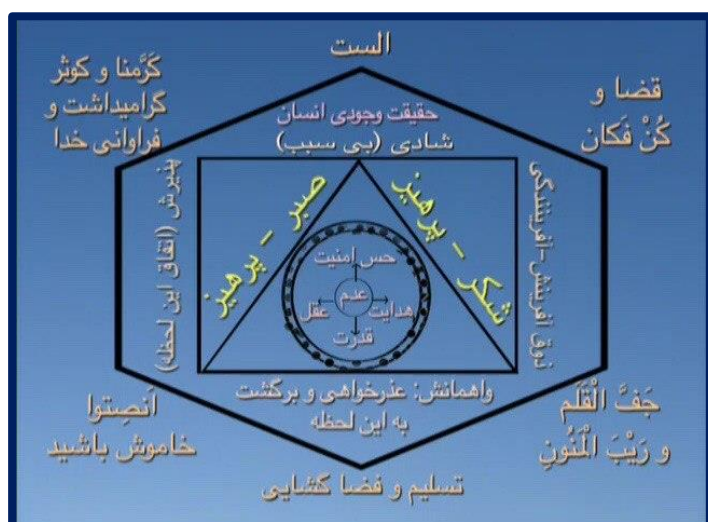
پُر گِره باشی ازین هر دو چو نی؟

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۰۲)



➤ آتش اندر زن به هر دو، تا به کی

پُر گِره باشی ازین هر دو چو نی؟



➤ آتش اندر زن به هر دو، تا به کی

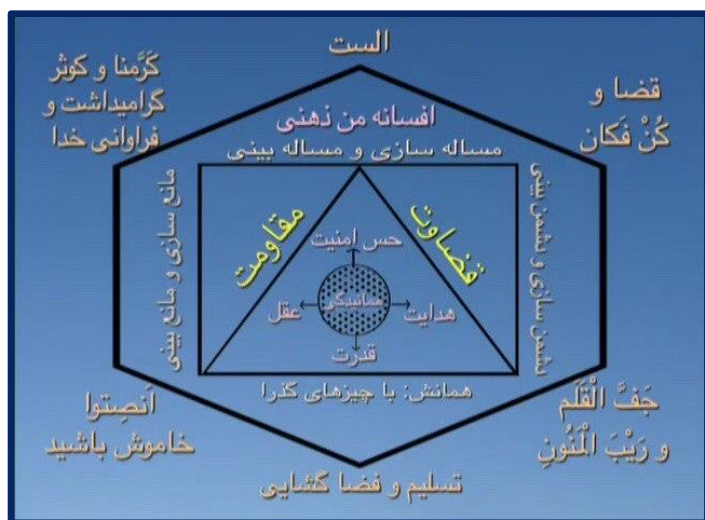
پُر گِره باشی ازین هر دو چو نی؟

→ 817 ✨ 021

❖ تا گِره با نئی بُود، همراز نیست

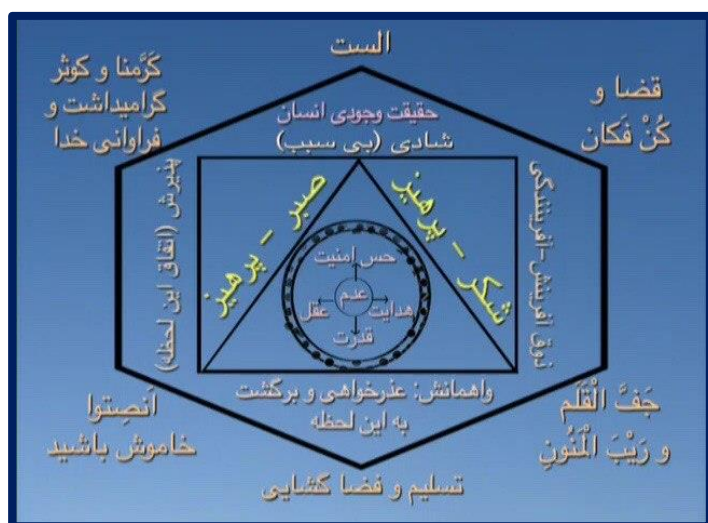
همنشین آن لب و آواز نیست

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۰۳)



➤ تا گِره با نئی بُود، همراز نیست

همنشین آن لب و آواز نیست



➤ تا گِره با نئی بُود، همراز نیست

همنشین آن لب و آواز نیست



❖ غزل اصلی برنامه - بیت ششم:

022 ✨ 817 →

همچو چهی ست هجرِ او، چون رَسنی ست ذکرِ او در تَکِ چاه یوسفی دست زنان در آن رَسَن

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۳۸)

*رَسَن: ریسمان *تَک: تَه، قعر



➤ همچو چهی ست هجرِ او، چون رَسنی ست ذکرِ او
در تَکِ چاه یوسفی دست زنان در آن رَسَن



➤ همچو چهی ست هجرِ او، چون رَسنی ست ذکرِ او
در تَکِ چاه یوسفی دست زنان در آن رَسَن

❖ غزل اصلی برنامه - بیت هفتم:

ذوق ز نیشکر بجو، آن نی خشک را مخا چاره ز حُسنِ او طلب، چاره مجو ز بُوالحسن

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۳۸)



➤ ذوق ز نیشکر بجو، آن نی خشک را مخا
چاره ز حُسنِ او طلب، چاره مجو ز بُوالحسن



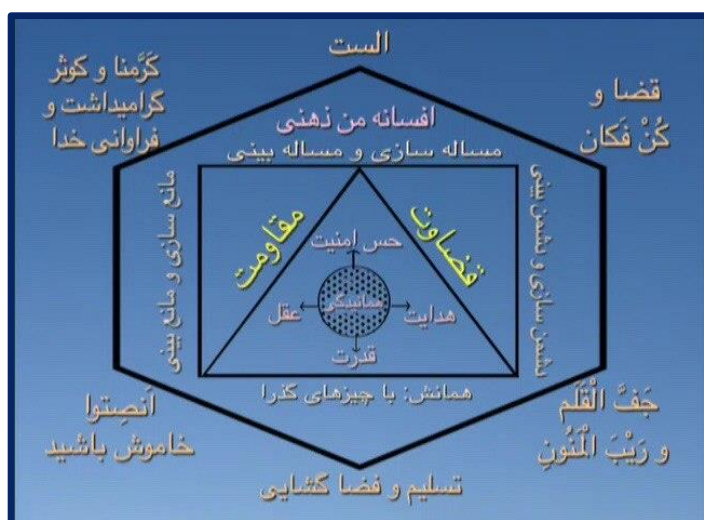
➤ ذوق ز نیشکر بجو، آن نی خشک را مخا
چاره ز حُسنِ او طلب، چاره مجو ز بُوالحسن

سه بیت از دفتر پنجم مثنوی - در تبیین مفهوم بیت هفتم غزل اصلی:

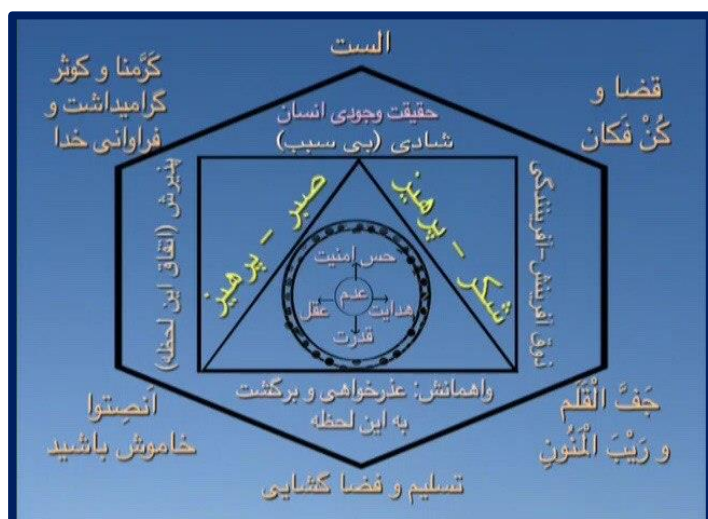
→ 817 ✨ 024

چون تُرا وهمِ تو دارد خیره سر از چه گردی گردِ وهمِ آن دگر؟

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۶۲)



➤ چون تُرا وهمِ تو دارد خیره سر
از چه گردی گردِ وهمِ آن دگر؟



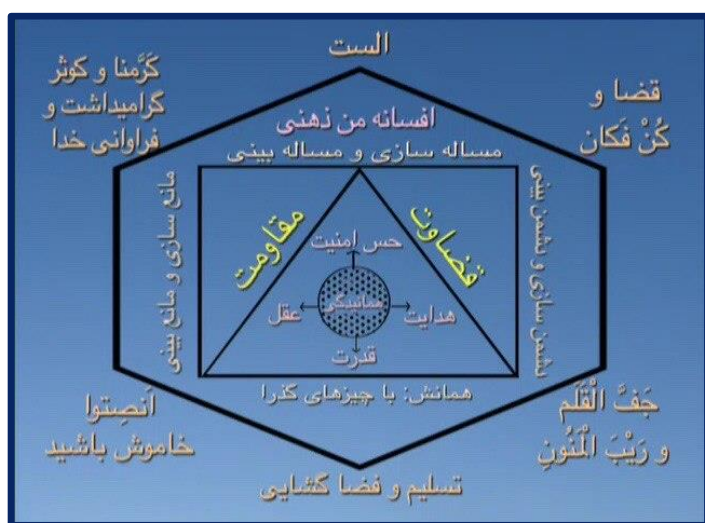
➤ چون تُرا وهمِ تو دارد خیره سر
از چه گردی گردِ وهمِ آن دگر؟

→ 817 ✕ 025

عاجزم من از منی خویشان

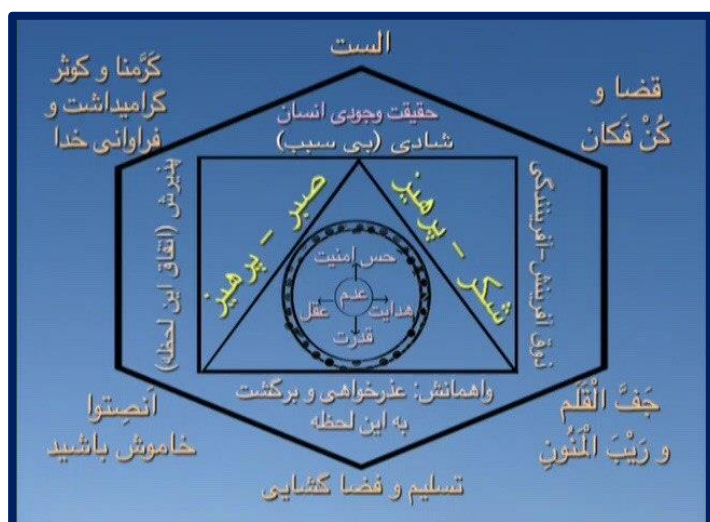
چه نشستی پُر منی تو پیش من؟

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۶۳)



عاجزم من از منی خویشان

چه نشستی پُر منی تو پیش من؟



عاجزم من از منی خویشان

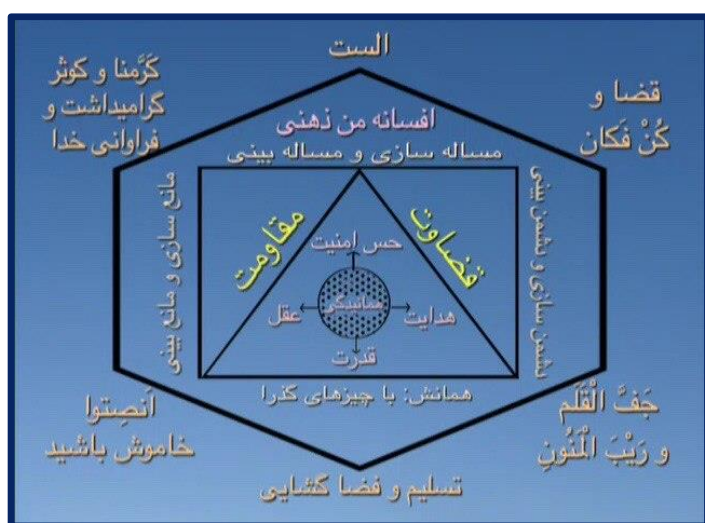
چه نشستی پُر منی تو پیش من؟

→ 817 ✨ 026

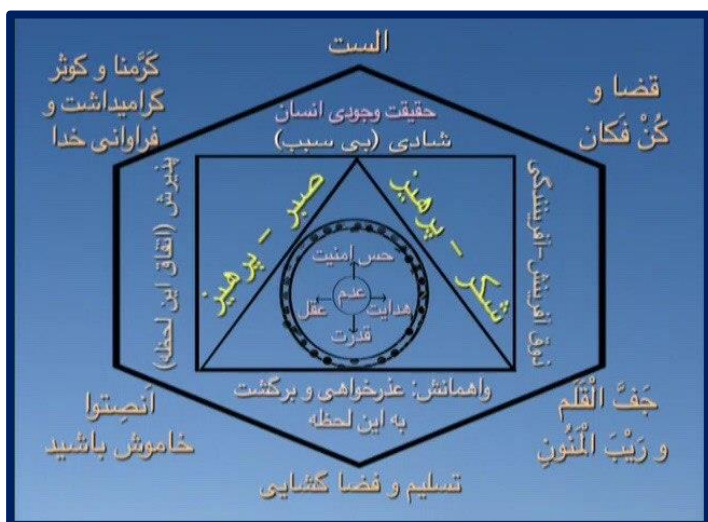
بی من و مایی همی جویم به جان تا شوم من گوی آن خوش صَوْلجان

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۶۴)

*صَوْلجان: چوگان



➤ بی من و مایی همی جویم به جان
تا شوم من گوی آن خوش صَوْلجان



➤ بی من و مایی همی جویم به جان
تا شوم من گوی آن خوش صَوْلجان



❖ غزل اصلی برنامه - بیت هشتم:

→ 817 ❖ 027

گر تو مُرید و طالبی، هست مرادِ مُطلق او ور تو آدیمِ طایفی، هست سُهیل در یمن

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۳۸)

*مُطلق: بی‌قید، آزاد و رها *آدیم: پوست دباغی‌شده، چرم *طایف: نام
شهری در مکه *سُهیل در یمن: ستاره‌ای که در یمن درخشان‌تر دیده می‌شود.



➤ گر تو مُرید و طالبی، هست مرادِ مُطلق او
ور تو آدیمِ طایفی، هست سُهیل در یمن



➤ گر تو مُرید و طالبی، هست مرادِ مُطلق او
ور تو آدیمِ طایفی، هست سُهیل در یمن

❖ غزل اصلی برنامه - بیت نهم:

→ 028 ✨ 817

آن دم کافتابِ او روزی و نور می دهد ذره به ذره را نگر، نور گرفته در دهن

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۳۸)



➤ آن دم کافتابِ او روزی و نور می دهد
ذره به ذره را نگر، نور گرفته در دهن



➤ آن دم کافتابِ او روزی و نور می دهد
ذره به ذره را نگر، نور گرفته در دهن

❖ غزل اصلی برنامه - بیت دهم:

→ 817 029

گرچه که گل لطیف تر، رزق گرفت بیش تر لیک رسید اندکی هم به دهانِ یاسمن

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۳۸)

*رزق: روزی، معیشت



➤ گرچه که گل لطیف تر، رزق گرفت بیش تر
لیک رسید اندکی هم به دهانِ یاسمن



➤ گرچه که گل لطیف تر، رزق گرفت بیش تر
لیک رسید اندکی هم به دهانِ یاسمن

❖ غزل اصلی برنامه - بیت یازدهم:

→ 817 ❖ 030

عُمر و ذکا و زیرکی داد به هندوان اگر حُسن و جمال و دلبری داد به شاهدِ خُتن

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۳۸)

*ذکا: تیزهوشی، زیرکی *شاهدِ خُتن: زیباروی اهل ختن در ترکستان



➤ عُمر و ذکا و زیرکی داد به هندوان اگر
حُسن و جمال و دلبری داد به شاهدِ خُتن



➤ عُمر و ذکا و زیرکی داد به هندوان اگر
حُسن و جمال و دلبری داد به شاهدِ خُتن

❖ غزل اصلی برنامه - بیت دوازدهم:

031 ✨ 817 →

مُلک نصیبِ مهتران، عشق نصیبِ کِهتران
قهر نصیبِ تیغ شد، لطف نصیبِ مِجَن

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۳۸)

*مهتر: بزرگ تر؛ پیشوا *کِهتر: کوچک تر، خُرد *مِجَن: سپر



➤ مُلک نصیبِ مهتران، عشق نصیبِ کِهتران
قهر نصیبِ تیغ شد، لطف نصیبِ مِجَن



➤ مُلک نصیبِ مهتران، عشق نصیبِ کِهتران
قهر نصیبِ تیغ شد، لطف نصیبِ مِجَن

❖ غزل اصلی برنامه - بیت سیزدهم:

شهدِ خدای هر شبی هست نصیبِ لَبی
همچو کسی که باشدش بسته به عقدِ چار زن

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۳۸)



➤ شهدِ خدای هر شبی هست نصیبِ لَبی
همچو کسی که باشدش بسته به عقدِ چار زن



➤ شهدِ خدای هر شبی هست نصیبِ لَبی
همچو کسی که باشدش بسته به عقدِ چار زن

❖ غزل اصلی برنامه - بیت چهاردهم:

تا که بود حیاتِ من، عشق بود نباتِ من
چون که بر آن جهان روم، عشق بود مرا کفن

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۳۸)



➤ تا که بود حیاتِ من، عشق بود نباتِ من
چون که بر آن جهان روم، عشق بود مرا کفن



➤ تا که بود حیاتِ من، عشق بود نباتِ من
چون که بر آن جهان روم، عشق بود مرا کفن

❖ غزل اصلی برنامه - بیت پانزدهم:

→ 817 ❧ 034

مُدْمِنِ خَمَرَم و مرا مستیِ باده کم مکن نازک و شیرخواره‌ام، دور مکن ز من لَبَن

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۳۸)

* لَبَن: شیر * مُدْمِن: ادامه‌دهنده؛ مُدْمِنِ خَمَر: دائم‌الخمر، همیشه‌مست



➤ مُدْمِنِ خَمَرَم و مرا مستیِ باده کم مکن
نازک و شیرخواره‌ام، دور مکن ز من لَبَن



➤ مُدْمِنِ خَمَرَم و مرا مستیِ باده کم مکن
نازک و شیرخواره‌ام، دور مکن ز من لَبَن

❖ غزل اصلی برنامه - بیت شانزدهم:

→ 817 ❖ 035

چون که حَزینِ غمِ شوم، عشق ندیمم کند
عشق زُمرْدی بود، باشد اژدها حَزَن

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۳۸)

* حَزین: اندوهگین، ناراحت * ندیم: هم صحبت، هم نشین



➤ چون که حَزینِ غمِ شوم، عشق ندیمم کند
عشق زُمرْدی بود، باشد اژدها حَزَن



➤ چون که حَزینِ غمِ شوم، عشق ندیمم کند
عشق زُمرْدی بود، باشد اژدها حَزَن

❖ غزل اصلی برنامه - بیت هفدهم:

→ 817 ❖ 036

گفتم من به دل: اگر بست رَهت خُمارِ غم
باده و نُقل آرَمَت، شمع و ندیم خوش دَقَن

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۳۸)

* دَقَن: چانه؛ خوش دَقَن: خوش چانه، خوش صحبت



➤ گفتم من به دل: اگر بست رَهت خُمارِ غم
باده و نُقل آرَمَت، شمع و ندیم خوش دَقَن



➤ گفتم من به دل: اگر بست رَهت خُمارِ غم
باده و نُقل آرَمَت، شمع و ندیم خوش دَقَن

❖ غزل اصلی برنامه - بیت هجدهم:

→ 037 ✨ 817

گفت دلم: اگر جز او سازی شمع و ساقیم بر سرِ مام و باب زن جام و کبابِ بائزن

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۳۸)

* مام: مادر * باب: پدر * بائزن: سیخ کباب



➤ گفت دلم: اگر جز او سازی شمع و ساقیم
بر سرِ مام و باب زن جام و کبابِ بائزن



➤ گفت دلم: اگر جز او سازی شمع و ساقیم
بر سرِ مام و باب زن جام و کبابِ بائزن

❖ غزل اصلی برنامه - بیت نوزدهم:

→ 817 ❖ 038

گفتم: ساقی اوست و بس، لیک به صورتِ دگر
نیک بین غلط مکن، ای دلِ مستِ مُمْتَحَن

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۳۸)

* مُمْتَحَن: امتحان شده، آزموده شده



➤ گفتم: ساقی اوست و بس، لیک به صورتِ دگر
نیک بین غلط مکن، ای دلِ مستِ مُمْتَحَن



➤ گفتم: ساقی اوست و بس، لیک به صورتِ دگر
نیک بین غلط مکن، ای دلِ مستِ مُمْتَحَن

❖ غزل اصلی برنامه - بیت بیستم:

→ 817 ❖ 039

بس کُن از این بهانه‌ها، وامِ هوایِ او بده
تا نبُود قُماشِ جان، پیشِ فِراقِ مُرتَهَن

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۳۸)

* قُماش: پارچه، رخت، اسباب

* مُرتَهَن: چیزی که به رهن گرفته شده، چیزی که در گرو باشد؛ گروگان



➤ بس کُن از این بهانه‌ها، وامِ هوایِ او بده
تا نبُود قُماشِ جان، پیشِ فِراقِ مُرتَهَن



➤ بس کُن از این بهانه‌ها، وامِ هوایِ او بده
تا نبُود قُماشِ جان، پیشِ فِراقِ مُرتَهَن

بریده‌ای از دفتر اول مثنوی:

→ 817 ✕ 040

هر چه جز عشقِ خدای احسن است گر شگرخواری ست آن جان کندن است

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۸۶)



➤ هر چه جز عشقِ خدای احسن است
گر شگرخواری ست آن جان کندن است



➤ هر چه جز عشقِ خدای احسن است
گر شگرخواری ست آن جان کندن است

→ 817 ✨ 041

چيست جانِ كندن؟ سويِ مرگِ آمدن دست در آبِ حياتي نازدن

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۸۷)



➤ چيست جانِ كندن؟ سويِ مرگِ آمدن
دست در آبِ حياتي نازدن



➤ چيست جانِ كندن؟ سويِ مرگِ آمدن
دست در آبِ حياتي نازدن

→ 817 ✨ 042

✚ خلق را دو دیده در خاک و ممات

صد گمان دارند در آب حیات

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۸۸)

* ممات: مُردن؛ مُردگی



➤ خلق را دو دیده در خاک و ممات

صد گمان دارند در آب حیات



➤ خلق را دو دیده در خاک و ممات

صد گمان دارند در آب حیات

→ 817 ✨ 043

جَهْد کُن تا صد گُمان گردد نَوَد ✨
شب بُرو، وَر تو بخُسپی، شب رَوَد
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۸۹)



➤ جَهْد کُن تا صد گُمان گردد نَوَد
شب بُرو، وَر تو بخُسپی، شب رَوَد



➤ جَهْد کُن تا صد گُمان گردد نَوَد
شب بُرو، وَر تو بخُسپی، شب رَوَد

→ 817 ✨ 044

در شبِ تاریک، جوی آن روز را پیش کن آن عقلِ ظلمت‌سوز را

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۹۰)



➤ در شبِ تاریک، جوی آن روز را
پیش کن آن عقلِ ظلمت‌سوز را



➤ در شبِ تاریک، جوی آن روز را
پیش کن آن عقلِ ظلمت‌سوز را

→ 817 ✨ 045

✚ در شبِ بدرنگ، بس نیکی بود

آبِ حیوانِ جُفتِ تاریکی بود

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۹۱)

* آبِ حیوان: آبِ زندگانی؛ آبِ حیات



➤ در شبِ بدرنگ، بس نیکی بود
آبِ حیوانِ جُفتِ تاریکی بود



➤ در شبِ بدرنگ، بس نیکی بود
آبِ حیوانِ جُفتِ تاریکی بود

→ 817 ✨ 046

✚ سر ز خُفتن کی توان برداشتن؟ با چنین صد تخمِ غفلت کاشتن (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۹۲)



➤ سر ز خُفتن کی توان برداشتن؟
با چنین صد تخمِ غفلت کاشتن



➤ سر ز خُفتن کی توان برداشتن؟
با چنین صد تخمِ غفلت کاشتن

→ 817 ✨ 047

+ خوابِ مُرده، لقمه مُرده یار شد خواجه خُفت و دزدِ شبِ بَر کار شد (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۹۳)



➤ خوابِ مُرده، لقمه مُرده یار شد

خواجه خُفت و دزدِ شبِ بَر کار شد



➤ خوابِ مُرده، لقمه مُرده یار شد

خواجه خُفت و دزدِ شبِ بَر کار شد

→ 817 ✨ 048

✚ تو نمی دانی که خصمانت کی اند

ناریان خصم وجودِ خاکی اند

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۹۴)

* خصم: دشمن * ناریان: شیاطین؛ آن‌ها که از گوهرِ آتش آفریده شده‌اند؛ در این‌جا منظور کسانی‌اند که دردِ حمل می‌کنند.



➤ تو نمی دانی که خصمانت کی اند

ناریان خصم وجودِ خاکی اند



➤ تو نمی دانی که خصمانت کی اند

ناریان خصم وجودِ خاکی اند

→ 817 049

نارِ خصمِ آب و فرزندانِ اوست همچنان که آبِ خصمِ جانِ اوست (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۹۵)



➤ نارِ خصمِ آب و فرزندانِ اوست
همچنان که آبِ خصمِ جانِ اوست



➤ نارِ خصمِ آب و فرزندانِ اوست
همچنان که آبِ خصمِ جانِ اوست

→ 817 ✕ 050

آب آتش را گُشد، زیرا که او خَصَمِ فرزندانِ آب است و عَدُو

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۹۶)

* عَدُو: دشمن؛ بدخواه



➤ آب آتش را گُشد، زیرا که او
خَصَمِ فرزندانِ آب است و عَدُو



➤ آب آتش را گُشد، زیرا که او
خَصَمِ فرزندانِ آب است و عَدُو

→ 817 051

بعد از آن این نار، نارِ شهوت است کاندرو اصلِ گناه و زَّغت است

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۹۷)

* گناه: پوشاندن؛ همانیدن همان گناه است. * زَّغت: لغزش



➤ بعد از آن این نار، نارِ شهوت است
کاندرو اصلِ گناه و زَّغت است



➤ بعد از آن این نار، نارِ شهوت است
کاندرو اصلِ گناه و زَّغت است

→ 817 ✕ 052

✚ نار بیرونی به آبی بفسرد نار شهوت تا به دوزخ می برد (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۹۸)



➤ نار بیرونی به آبی بفسرد
نار شهوت تا به دوزخ می برد



➤ نار بیرونی به آبی بفسرد
نار شهوت تا به دوزخ می برد

→ 817 ✕ 053

✚ نارِ شهوت می نیارآمد به آب ز آن که دارد طبعِ دوزخ در عذاب (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۹۹)



➤ نارِ شهوت می نیارآمد به آب
ز آن که دارد طبعِ دوزخ در عذاب



➤ نارِ شهوت می نیارآمد به آب
ز آن که دارد طبعِ دوزخ در عذاب

→ 817 054

نارِ شهوت را چه چاره؟ نورِ دین

نُورُكُمْ اِطْفَاءُ نَارِ الْكَافِرِينَ

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۰۰)

*آتشِ شهوت را با چه چیز باید چاره کرد؟ با نورِ دین و ایمان. ای مؤمنان، نورِ شما خاموش کننده نارِ کافران است.



➤ نارِ شهوت را چه چاره؟ نورِ دین
نُورُكُمْ اِطْفَاءُ نَارِ الْكَافِرِينَ



➤ نارِ شهوت را چه چاره؟ نورِ دین
نُورُكُمْ اِطْفَاءُ نَارِ الْكَافِرِينَ

→ 817 055

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»

«خواهند که کافران نور خدا را با گفتارِ خود خاموش سازند درحالی که خدا نور خود را کامل کند گرچه کافران را خوش نیاید.»

(قرآن کریم، سوره صف (۶۱)، آیه ۸)



→ 817 ✕ 056

چه گُشد این نار را؟ نورِ خدا

نورِ ابراهیم را ساز اُستا

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۰۱)



➤ چه گُشد این نار را؟ نورِ خدا

نورِ ابراهیم را ساز اُستا



➤ چه گُشد این نار را؟ نورِ خدا

نورِ ابراهیم را ساز اُستا

→ 817 ✕ 057

تا ز نارِ نفسِ چون نَمُردِ تو وارهد این جسمِ هم چون عُودِ تو

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۰۲)

* نَمُرد: پادشاهِ جَبَّارِ بابل * عُود: چوب؛ درختی است در هند که چوب آن را می‌سوزانند برای بوی خوشِ آن.



➤ تا ز نارِ نفسِ چون نَمُردِ تو
وارهد این جسمِ هم چون عُودِ تو



➤ تا ز نارِ نفسِ چون نَمُردِ تو
وارهد این جسمِ هم چون عُودِ تو

→ 817 ✕ 058

شَهوتِ ناری به راندن گم نشد او به ماندن گم شود، بی هیچ بُد

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۰۳)

* بُد: چاره؛ گزیر



➤ شهوتِ ناری به راندن گم نشد
او به ماندن گم شود، بی هیچ بُد



➤ شهوتِ ناری به راندن گم نشد
او به ماندن گم شود، بی هیچ بُد

→ 817 ✕ 059

تا که هیزم می نهی بر آتشی کی بمیرد آتش از هیزم گشی؟

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۰۴)



➤ تا که هیزم می نهی بر آتشی
کی بمیرد آتش از هیزم گشی؟



➤ تا که هیزم می نهی بر آتشی
کی بمیرد آتش از هیزم گشی؟

→ 817 ✕ 060

چون که هیزم بازگیری، نار، مُرد

زان که تقوی آب سوی نار بُرد

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۰۵)



➤ چون که هیزم بازگیری، نار، مُرد
زان که تقوی آب سوی نار بُرد



➤ چون که هیزم بازگیری، نار، مُرد
زان که تقوی آب سوی نار بُرد

→ 817 ✨ 061

❖ کی سیه گردد ز آتش رویِ خوب؟ کو نهد گلِ گونه از تقوی القلوب؟

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۰۶)

* رویِ خوب و زیبا کی از آتش، سیاه می گردد؟ آن که تقوی قلب را بر روی باطنِ خود بگذارد و رخسارِ روح را با سرخابِ تقوا، رنگین و زیبا کند، کی این باطن از آتش و دودِ شهوات، سیاه می گردد؟



➤ کی سیه گردد ز آتش رویِ خوب؟
کو نهد گلِ گونه از تقوی القلوب؟



➤ کی سیه گردد ز آتش رویِ خوب؟
کو نهد گلِ گونه از تقوی القلوب؟

→ 817 ✨ 062

«ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»

«و هر که محترم داند شعائرِ خدا را بدان که این کار از تقوای دل سرچشمه می گیرد.»

(قرآن کریم، سوره حج (۲۲)، آیه ۳۲)



یک حکایت کوتاه از دفتر اول مثنوی در ادامه ابیات پیشین:

«آتش افتادن در شهر به ایامِ عمرِ رضی الله عنه»

→ 817 063

آشی افتاد در عهدِ عمر

هم‌چو چوبِ خشک، می‌خورد او حَجَر

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۰۷)

* حَجَر: سنگ

→ 817 064

در فتاد اندر بنا و خانه‌ها

تا زد اندر پَرِ مرغ و لانه‌ها

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۰۸)

* لانه: در این جا به معنی مرکز ماست.

→ 817 065

نیمِ شهر از شعله‌ها آتش گرفت

آب می‌ترسید از آن و می‌شِگفت

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۰۹)

* شِگفتن: متعجب بودن؛ حیران شدن

→ 817 066

مَشک‌های آب و سر که می‌زدند

بر سرِ آتشِ کسانِ هوشمند

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۱۰)

* سرکه: در این جا به معنی قسمتِ غم و اوقات تلخی ماست.

→ 817 067

آتش از استیزه، افزون می‌شدی

می‌رسید او را مدد از بی‌حدی

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۱۱)

* استیزه: ستیزه؛ خشم؛ غضب * مدد: یاری؛ کمک

→ 817 068

خَلق آمد جانبِ عُمَر شتاب

کآتش ما می‌نمیرد هیچ از آب

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۱۲)

→ 817 ✕ 069

گفت: آن آتش ز آیاتِ خداست

شعله‌ای از آتشِ ظلمِ شماست

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۱۳)



➤ گفت: آن آتش ز آیاتِ خداست
شعله‌ای از آتشِ ظلمِ شماست



➤ گفت: آن آتش ز آیاتِ خداست
شعله‌ای از آتشِ ظلمِ شماست

→ 817 ✕ 070

آب، بگذارید نان قسمت کنید



بُخل، بگذارید اگر آلِ مَنید

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۱۴)

* گذاردن: رها کردن؛ ترک کردن * آل: طایفه؛ خاندان



➤ آب، بگذارید نان قسمت کنید

بُخل، بگذارید اگر آلِ مَنید



➤ آب، بگذارید نان قسمت کنید

بُخل، بگذارید اگر آلِ مَنید

→ 817 ✕ 071

خلق گفتندش که: در بگشوده‌ایم

ما سخی و اهل فتوت بوده‌ایم

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۱۵)

* سخی: کریم؛ بخشنده؛ سخاوتمند * فتوت [فتوت]: جوان مردی؛ کرم



➤ خلق گفتندش که: در بگشوده‌ایم
ما سخی و اهل فتوت بوده‌ایم



➤ خلق گفتندش که: در بگشوده‌ایم
ما سخی و اهل فتوت بوده‌ایم

→ 817 ۰۷۲

گفت: نان در رسم و عادت داده‌اید



دست از بهر خدا نگشاده‌اید

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۱۶)



➤ گفت: نان در رسم و عادت داده‌اید
دست از بهر خدا نگشاده‌اید



➤ گفت: نان در رسم و عادت داده‌اید
دست از بهر خدا نگشاده‌اید

→ 817 ✕ 073

بهرِ فخر و بهرِ بَوش و بهرِ ناز نه از برای ترس و تقوی و نیاز

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۱۷)



➤ بهرِ فخر و بهرِ بَوش و بهرِ ناز
نه از برای ترس و تقوی و نیاز



➤ بهرِ فخر و بهرِ بَوش و بهرِ ناز
نه از برای ترس و تقوی و نیاز

→ 817 074

مال تخم است و به هر شوره منہ

تیغ را در دستِ هر رَهَزَن مَدِه

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۱۸)



➤ مال تخم است و به هر شوره منہ

تیغ را در دستِ هر رَهَزَن مَدِه



➤ مال تخم است و به هر شوره منہ

تیغ را در دستِ هر رَهَزَن مَدِه

→ 817 ✕ 075

اهل دین را بازدان از اهل کین

هم نشین حق بجو، با او نشین

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۱۹)

* بازدانستن: تشخیص دادن؛ تمیز دادن؛ فرق گذاشتن میان دو چیز



➤ اهل دین را بازدان از اهل کین
هم نشین حق بجو، با او نشین



➤ اهل دین را بازدان از اهل کین
هم نشین حق بجو، با او نشین

→ 817 ✕ 076

هر کسی بر قوم خود ایثار کرد کاغِه پندارد که او خود، کار کرد

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۲۰)

* کاغِه: احمق؛ ابله؛ نادان



➤ هر کسی بر قوم خود ایثار کرد
کاغِه پندارد که او خود، کار کرد



➤ هر کسی بر قوم خود ایثار کرد
کاغِه پندارد که او خود، کار کرد